

موبایل مندی!

چهار

۳۲

ش ۱۰۹

از همین اس‌ام‌اس شروع کنم که خیلی‌ها را به نوشتن وا داشته است. حتی آنهایی که تا به حال یک خط مطلب از خودشان ننوشته‌اند. بگذریم از کسانی که آن قدر پیامک می‌دهند که پزشکان از خراب شدن سرانگشتانشان اظهار نگرانی کرده‌اند. اما ماجرای پیامخوانی و پیام‌نویسی می‌تواند برای نویسندگان حاوای یک مطلب مهم کوتاه باشد و آن این که دوران آن رمان‌ها و داستان‌های طولانی اگر چه سر نرسیده اما حوصله‌ی خوانندگان امروزی شاید چیزی در حد خواندن همین پیامک‌های کوتاه باشد. مسابقه‌های داستان‌نویسی پیامکی خود گواه این مطلب است: یک روز یک مرده می‌رود بازار برمی‌گردد...

هر کس موبایلش را یک جا می‌گذارد. یکی آویزان می‌کند به گردنش. و این بستگی به وزن موبایل دارد که آرتروز گردن بگیرد یا نه.

یک نفر می‌بندد به کمرش، حالا بگذریم از توصیه‌های متخصصان مد که چاق‌ها اگر این کار را بکنند چون کمرشان خیلی باریک است، خوش‌تیپ می‌شوند و... بعضی هم موبایل را می‌گذارند توی جیب جلوی پیراهنشان، درست نزدیک قلب، تاپ‌تاپ، معلوم نیست صدای زنگ موبایل است یا قلب.

صدای زنگ موبایل بعضی هم از توی کیف‌دستی‌شان می‌آید وقتی زنگ می‌خورد نمی‌دانند در کدام جیب آن است و تا بیاید پیدایش کند خرج یک زنگ می‌افتد روی دستش اگر آن تلفن برایش ضروری باشد... یک نفر هم موبایلش را هیچ جا با خودش نمی‌برد. می‌گذارد توی خانه و وقتی از بیرون می‌آید آن را چک می‌کند. چون می‌ترسد موبایل سلامتی‌اش را به خطر بیندازد.

هر کسی به موبایلش یک چیزی آویزان می‌کند. یکی از آن جانورهای کوچولو آویزان می‌کند، یکی یک خرس پاندای بزرگ، یکی کیف مدرسه‌اش را و یکی دیگر خودش را...

هر کس با وولوم خاصی جواب موبایلش را می‌دهد. مثلاً در اتوبوس‌های مسافرتی یک نفر آرام جواب می‌دهد و یک نفر دیگر فریاد می‌زند، شاید فکر می‌کند چون موبایل کوچولو است و دهان بزرگ، آنقدر قابل اعتماد نیست که تمام محتوای حلقوم آدم را برساند به گوش طرف مقابل که حتماً گوشش و گوش‌اش کوچک است. و تا به مقصد برسیم تمام کس و کار طرف و ماجراهایی که برایشان رخ داده و غذای مورد علاقه‌اش را متوجه می‌شویم. البته در همان اتوبوس‌های مسافرتی بعضی گوش‌هایشان را جواب نمی‌دهند، که به ما ربط ندارد.

امکانات موبایل شما چقدر است؟ جاروبرقی و ماشین لباسشویی هم دارد؟ به جای آدم می‌رود دانشگاه، واحد پاس‌کند؟ یاد آن لاک‌پشت‌فروش دم عید می‌افتم که داد می‌زد: لاک‌پشت، جاروبرقی خانه! جوانی به شوخی گفت لباس هم می‌شوید؟

راستی شما روی موبایلتان چه زنگی گذاشته‌اید؟ زنگ موبایل هر کسی معرف شخصیت اوست. حتماً این مطلب را زیاد شنیده‌اید. نکند شما هم آنقدر محافظه‌کارید که همه‌اش موبایلتان روی بی‌صدا است؟ یا یک آهنگ دیشدیریم دام دام... به هر حال این هم مثل دستخط که اگر گیر روان‌شناس‌ها یا همین دوستانی که هی کتاب روان‌شناسی می‌خوانند بیفتد: تو کلاً می‌خواهی ابزار وجود بکنی، حضورت را به همه اعلام کنی! و...



این که تعداد عکاس‌ها و فیلمبردارها زیاد شده که قابل گفتن نیست همه می‌دانند! عادی شده طرف فیلم خودش را با موبایل بگیرد و بعد با یک کاسه تخمه بنشیند آن را ببیند.

این که با موبایل کجا می‌رویم هم مهم است. یکی می‌رود دستشویی، یکی توی رختخواب، یکی توی وان حمام...

یکی هم مرتب با موبایل این و آن زنگ می‌زند به موبایل خودش تا آن را پیدا کند...

بخشید الان موبایلم زنگ زد بروم ببینم شما نباشید!...

یکی رنگ موبایلش را با روسری‌اش ست می‌کند، آن یکی با بند کفشش یکی با خطوط جورابش و یکی هم با اتوموبیلش، معلوم نیست اول موبایل را خریده بعد رفته اتوموبیلش را با آن ست کند یا اول اتوموبیل را و... یکی هم موبایلش رنگی ندارد که با چیزی بخواند ست کند یا آن قدر با کلاس است که اصلاً موبایل ندارد.

حالا بزرگ‌ترها هم مثل کوچک‌ترها، اسباب بازی دارند. در هر مجلسی دو سه تا آدم بزرگ هستند که خواهند دور هم جمع شوند و بخوانند با هم موبایل بازی کنند، سرگرمی سالم به این می‌گویند.